نشریه دانشجویی صور



صور

نشریه سیاسی ـ اجتماعی صور

دانشگاه تبریز

سال اول، شماره اول

بهمن ـ ۱۴۰۰

مدیرمسئول، صاحب‌امتیاز و سردبیر:

علی قاسمی گنجه‌لو

رایانامه نشریه : soor.mag۱٤۰۰@gmail.com

کانال تلگرامی: T.me/ Soor_mag۱۴۰۰

فهرست مطالب

سخن آغازین ۱

پولی‌سازی ۱۰

علم تاریخ در دانشگاه..... ۱۵

سخن آغازین

به جرأت می‌توان گفت که تاکنون جهان پیرامون‌مان، در طول تاریخ‌اش، تا به این اندازه در معرض تغییر و تحولات سریع و کلان نبوده است. تحولاتی که در دورانی دیگر می‌توانست تا مدت‌ها در صدر اخبار باشند، در دوره حاضر به سرعت با اخباری با اهمیت‌تر جایگزین گشته و به کناری رانده می‌شوند. خود این وضعیت نشان از زایش‌هایی نو در درون دنیای کهنه می‌دهد؛ تغییراتی در بلوک-بندی‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی در سطح جهان. نتیجه این زایش و کم و کیف آن را نیروهای درگیر در کار تغییر وضع کنونی مشخص می‌کند.

اما نیروهای درگیر، چه نیروهایی هستند؟ در این عرصه ما نباید درگیر در بی‌قاعده‌گی ظاهری فکت‌ها شده و سیاست بین‌الملل را همچون دیدگاه‌های آکادمیسین‌های بورژوایی به شیوه‌ای بی‌نظم و آنارشیک ببینیم. با وجود این‌که رفتارِ دولت‌ها در وضعیت کنونی بدین صورت بر ما ظاهر می‌شود اما نباید فریب اغوای چنین پدیدارهایی را خورد. در میان تمامی حرکت‌ها و تحولات نیروهای سیاسی موجود می‌توان چند جهت کلی را مشاهده کرد که هر یک بر اساس تضادی مشخص شکل گرفته و سمت و سو و افق خاص خود را در آینده دنبال می‌کند. به اختصار محورهای اساسی این تضادها را می‌توان شامل:

۱. چین و آمریکا

بلوک هژمون امپریالیستی به رهبری آمریکا پس از فروپاشی شوروی دورانی از یکه‌تازی را آغازید که در طول سه دهه‌ی اخیر تغییراتی عظیم را در سرتاسر جهان سبب گردید. نتیجه‌ی این تغییرات را هم‌اکنون بهتر از هر زمان دیگری می‌توان مشاهده کرد؛ که چیزی جز زنجیره‌ای از جنگ‌های بی‌پایان، انهدام اجتماعی کشورهای ناهمسو، انقلاب‌های رنگی و کودتاها نبوده است. همزمان با این یکه‌تازی، کشورهایی از درون نظم موجود به صورتی ناموزون در حال رشد و گسترشِ خود با امکانات همین

جهان تک‌قطبی بودند. مهم‌ترین این رقبای جدید چین بود. چین به واسطه‌ی استثمار مصیبت‌بار کارگران فراوان و ارزان‌اش توانست گام‌به‌گام سمت و سویی را طی کند که مدت‌هاست می‌توان آن را کارگاه جهان نامید. چین امکانات موجود در جهان تک‌قطبی را به خوبی در این مسیر به کار گرفت. چین توانست نهادها و پیمان‌های اقتصادی و سیاسی که زمانی ابزار یکه‌تازی آمریکا بودند برای تسریع روند توسعه‌ی خود به کار گیرد و تا جایی پیش برود که در حیطه‌ی اقتصادی، آمریکا را با چالش‌هایی جدی مواجه سازد. چه چیزی از این جدی‌تر که بدهی‌های امریکا به چین با شیبی نمایی در حال پیشروی، بازار آمریکا در تسخیر سرمایه‌های چینی، خروج صنایع آمریکایی از مدت‌ها پیش به مقصد چین و چه چیزی برای آمریکا از این سهمناک‌تر که سلطه‌ی دلار در سطح بین‌المللی به چالش کشیده شود و پایه‌های اقتصادی نظم آمریکایی متزلزل شود. همه‌ی اینها و خیلی دلایل دیگر است که شاهدیم آمریکا رسماً چین را نه تنها به عنوان خطر پذیرفته است ـ که این از مدت‌ها پیش برای استراتژیست‌های آمریکایی روشن بود ـ بلکه علناً آن را ابراز می‌کند و در مقابل آن از اقدامات عملیِ علنی نیز ابایی ندارد. جنگ تجاری شروع شده توسط آمریکا در مقابل چین، مداخله‌گری آمریکا در مناطق جنوبی دریای چین و همچنین نقش آشکار آمریکا در اعتراضات هنگ‌کنگ و تایوان از جمله آن اقدامات علنی است.

۲. آمریکا متحدان قدیمی چون آلمان

این فقط رقبایِ قدیمی آمریکا نیستند که یکه‌تازی‌اش را با چالش جدی مواجه می‌کنند بلکه اکنون دیگر می‌توان بروزهای اختلاف منافع جدی را میان آمریکا و متحدان قدیمی‌اش مشاهده کرد. متحدانی که تا پیش از این با وجود نارضایتی از پاره تصمیمات آمریکا به دلایلی مشخص تن به رهبری بلامنازع‌اش می‌دادند و حتی منافع خود را بدان واسطه تامین شده و تضمین شده می‌دیدند ـ و واقعا هم همین‌گونه بود ـ اکنون هر چه جلوتر می‌رویم اختلاف عمیق‌تری نسبت به یگانه سرکرده پیدا می‌کنند. بدین واسطه است که اختلاف اتحادیه اروپا و آمریکا در مساله ایران، پیمان ناتو، رابطه با روسیه و ... را می‌توان درک کرد.

۳. متحدان قدیمی آمریکا با همدیگر

متحدان قدیمی آمریکا که سابقاً منافع‌شان ماندن در پیمان‌های سیاسی نظامی‌ای چون ناتو، اتحادیه‌ی اروپا و غیره بود در دوره‌ی کنونی سازی دیگر می‌زنند و هر چه می‌گذرد بیشتر از پیش اتحادهای پیشین را ناکارآمد احساس می‌کنند و یا قدرت خویش را برای تغییر آن به کارمی‌بندند و یا به کل از آن خارج می‌شوند. برگزیت و تزلزل‌های پیاپی اتحادیه اروپا مواردی است که مبین چنین وضعیتی هستند.

***

موارد پیشین جهات اصلی در واقعیات کنونی جهان معاصر ماست که از پی خود بیشمار تحولات، اتحادها و منازعاتِ سریع، شکننده و غیر قابل اتکا را رقم زده است. وضعیت به گونه‌ای است که درصد کمی از جنگ‌ها، پیمان‌ها، صلح‌ها و مذاکرات میان کشورها عمرشان به بیش از یک ماه می‌رسد و کشورها پس از آن جهت نوینی اتخاذ می‌کنند بر خلاف جهتی که پیش از این داشتند. این پدیدارها ما را به سمتی سوق می‌دهند که پنداریم معنایی را نمی‌توان در میان این بی‌نظمی و بی معنایی موجود در میان تحولات جست و کلیتی نمی‌توان از آن برساخت و ایدئولوژی‌های سرمایه‌دارانه غالب بر بستر این مبنای مادی تلاش دارند واقعیت‌ها را به همین پدیدارهای آشفته فروکاسته و نظم سرمایه‌دارانه را از تغییر مصون بدارند.

اگر که جهان را این‌گونه که هست نخواهیم و سودایی جهانی انسانی‌تر را در سر بپرورانیم باید که تفسیرمان دارای متد علمی‌ای باشد که بتواند کلیّت واقعیت را بازشناسد. این تفسیر نباید جهان را اجزایی بی ارتباط با همدیگر جلوه‌گر سازد که به صورتی دریایی از فاکت‌ها ما را محاصره کرده‌اند و یا از آن کلی ایده‌آل در ذهن بپروراند که با واقعیت‌های کنونی و شیوه‌ی پدیدارشان ارتباطی ندارند. باید در پس آشفتگی پدیدارهای به ظاهر بی‌نظم و بی‌ارتباط، کلیت تضادمند عصر را بازشناخت و از پس آن است که شناخت خصلت عمومی دوران امکان‌پذیر خواهد بود. **خصلت عمومی دوران،**

هنگامه‌ی افول هژمونی امپریالیسم است؛ و این افول به یک‌باره، خطی و بدون منازعه رخ نخواهد داد. هذیان، سرگشتگی، ناپایداری و تزلزل ویژگی دوران افول بوده و هر چه جلوتر رویم با سرعت و حدت بیشتری در جریان است. **بی‌قاعدگی و بی‌نظمی خود قاعده‌ی دوران افول است.**

خصلت اساسی دوران افول هژمونی، تعمیق هرچه بیشتر بحران در سرمایه و از پی آن تغییرات اساسی در توازن قوای نیروهای درگیر خواهد بود. این روند روندی سراسر پر از جنگ و خونریزی است زیرا که هیچ قدرتی در تاریخ سرمایه‌داری با آرامش از منافع خودش پا پس نکشیده و کوتاه نیامده است. نتیجه‌ی چنین خصلتی، تلاش تمامی نیروها برای تصاحب سهمی بزرگ‌تر و نقشی پررنگ‌تر در دورانی که از پی این می‌آید؛ خواهد بود.

***

اگر که نیروهای هم‌اکنون موجود جهان آینده را رقم زنند می‌توان از هم‌اکنون دید که جهانی پلشت‌تر و سبعانه‌تر برای‌مان به ارمغان می‌آورند. در این حالت در واقع همه‌چیز تغییر کرده است که هیچ چیز تغییر نکند. اما منطق تحولات تاریخی هیچ‌گاه منطقی خطی و مکانیکی نبوده است. ناممکن نیست که نیروهایی زاده از وضعیت کنونی، باری دیگر بر تارک تاریخ درخشیده و تحولاتی رقم زنند فرای آن‌چیزی که سردمداران نظم کنونی و رقیبان‌شان در ذهن می‌پرورانند.

در زیر پوستین پدیدارهایی که هر لحظه خود را تمام واقعیت جهان به ما می‌قبولانند نیرویی در پرتو روشنایی کم‌سوی گذشته پروفروغش کورمال کورمال رو به جلو می‌رود، نیرویی که بر درگاه تضاد آشتی ناپذیر سرمایه ایستاده است؛ پرولتاریا.

این که مختصات تغییرات این نیرو و نظمی که از پی خلق می‌کند چگونه است را نمی‌توان هم‌اکنون تبیین کرد. اما می‌توان حالت‌هایی را متصور شد که مطمئناً این نیروی جدید باید که از آن جلوگیرد که در غیر این صورت ـ درصورت شکست تکاپو و انقلابش ـ سیل مهیب فاجعه چنان هولناک خواهد

بود که مردگان نیز در امان نخواهند بود. به صورت عمومی نظمی که باید جایگزین نظم کنونی شود باید که از شرایطِ فاجعه‌باری که سرمایه‌داری برای محیط زیست خلق کرده جلوگیرد و حتی برنامه‌های جدی‌ای برای بازترمیم فاجعه‌ی زیست‌محیطی خلق شده، بیاندیشد. باید که بر استثمار انسان از انسان پایان داده، فاصله بین سیاست و اقتصاد را زدوده، فرهنگ بشری را بازآفرینی کرده و معنای نوینی به زندگی بشر دهد. از آن‌جا که همه‌ی این موارد به صورت منفرد از هم‌دیگر تغییر نمی‌کنند پس نیروهای خالق نظم نوین ناچارند سرمایه‌داری را در تمامی عرصه‌های حیات اجتماعی به زیر کشند زیرا ادامه‌ی حیات سازوکارهای سرمایه‌دارانه در هر کدام این حیطه‌های حیات اجتماعی همان و شکست هر حرکتی برای تغییر جهان همان.

***

پس از کنار هم قراردادن قسمت‌هایی از پازل وضعیت کنونی در سطح کلان، طبیعی است که این سوال در ذهن خوانندگان خلق شود که در جهانی با این سطح از پیچیدگی و نقش‌آفرینی نیروهایی با این اقتدار و توانایی، نقش ما چیست؟ و اساساً چه می‌توان کرد؟ آن‌چه به عنوان روند کلی نیروهای واقعا موجود کنونی پیش‌تر توصیف شد نباید تصوری از عظمت و اقتدار خلق کند که فراتر از واقعیت-های موجود است. نباید فراموش کرد که واقعیات از یک سو هیچ‌گاه به یک‌باره و در قالب کل ظاهر نشده و از سوی دیگر مجموعه‌ای از اجزاء منفرد و بی‌رابطه با هم نیستند که در یک وضعیت ایستا قرار داشته باشند. واقعیات فرایندی هستند سیال و در حرکت، که در هر لحظه ناچار به بروز خود در قالب دوگانه‌هایی چون کل و جزء هستند. قائل شدن به دوگانه‌هایی چون فرد و جامعه و ... تنها رهیافت عملی ـ نظری‌اش حفظ وضعیت موجود است. اگر که قائل باشیم که جامعه مجموعه‌ای از افراد است ناچاراییم به تأیید دون‌ترین احکام روان‌شناسان بورژوایی تن‌دردهیم و هم‌صدا با آن‌ها تکرار کنیم که برای تغییر جهان باید از خود و یا از فرد بیآغازیم و اگر که جامعه را چنان یک ساختار ببینیم که

قوانین‌اش فراتر از حیطه‌ی قدرت سوژه‌های انسانی‌است درگیر جبرانگاری راکد کننده‌ای می‌شویم. وجه مشترک هر دو حالت ناتوانی از شناخت جهان و تغییر آن است.

سوژه تغییر و شناخت جامعه‌ی انسانی، فرد منفرد و یا نیرویی کور نیست بلکه تاریخ جوامع تاکنون موجود به ما ثابت می‌کند که این مبارزه طبقات اجتماعی با همدیگر است که تحولات را در تاریخ جهان رقم زده و خواهد زد.

نباید از نظر دور داریم که که "ما"ی دانشجو سوژگی و عاملیت مستقل تاریخی نداریم و بدین واسطه "ما"ی نشریه دانشجویی نقطه‌ی به مراتب کوچکتری در درون صفحه‌ی تاریخیم. ما توهمی در مورد نقش خودمان آن‌گونه که لقلقه‌ی دهان‌های بسیار است که «دانشجو و جنبش‌اش فلان و بیسار جامعه است»، نداریم. بهترین و پیشروترین نقشی که ما می‌توانیم داشته باشیم این است جای هرچند کوچک خود را در درون پازل عظیم حرکت جامعه بیابیم و در کنار یگانه نیروی مترقی آن بیاستیم. اما پیدا کردن این که در هر لحظه مشخص کار درست و موضع درست کدام است و در چه نقطه‌ای باید ایستاد به سادگی ممکن نیست. این مکان یابی مبتنی است بر حرکتی که خود ما به عنوان سوژه‌ی شناسنده داریم و هم‌چنین سیالیتی نظری ـ عملی که پابه‌پای واقعیت ـ در مسیری پر از مانع و سراسر سنگ‌لاخ ـ و سرانجام دورپیمایی‌ای است که از پدیدارهای اغوا کننده می‌آغازد و به سمت شناخت خود واقعیت ادامه می‌یابد. در دوره‌ی کنونی از تاریخ جهان، سیالیت خود واقعیت را می‌توان به روشنی احساس کرده و ناتوانی نظریه‌های فرتوت و استخوانی شده را که تلاش دارند این سیالیت را به جزم-های ایدئولوژیک خود فروکاهند، مشاهده کرد. در ابتدا گفتیم که تا چه اندازه خود تحولات با سرعتی بی‌نظیر رقم می‌خورند و این تکاپویِ نظری ـ عملی درخور خود را طلب می‌کند که در غیر این صورت نمی‌توان انتظار غرق نشدن در گرداب حوادث را نداشت. برای این‌که بتوان واقعیت را به صورت انقلابی تفسیر و تغییر داد باید که به اندازه خود واقعیت انقلابی بود، نه بیشتر نه کمتر.

نشریه صور در برخورد با جهان اطرافش تلاش دارد «... جزمی‌وار به پیش‌بینی جهان نپردازد بلکه فقط می‌خواهد از طریق نقد جهان کهنه، جهان نو را دریابد... پس اگر ساختن و پرداختن آینده، و سر و

سامان دادن به تمام امور برای تمام اعصار کار ما نیست، پس کاملا روشن است که ما فعلا چه باید بکنیم، ما به انتقاد بی‌رحمانه از تمامی آن‌چه که وجود دارد اشاره می‌کنیم، بی‌رحمانه هم بدین معنا که از نتایجی که بدان می‌رسیم هراس نداشته باشیم و هم بدین معناست که از ستیز با قدرت‌های موجود نهراسیم... از این رو هیچ‌چیزی نمی‌تواند ما را از انتقاد به سیاست، مشارکت در سیاست و از این رو مبارزات واقعی، به عنوان نقطه عزیمت انتقادمان و از هویت بخشیدن به انتقادمان از طریق آن‌ها باز دارد. در این صورت ما با جهان به گونه‌ای آیین‌وار، با یک اصل جدید روبرو نمی‌شویم: حقیقت این‌جاست دربرابر آن زانو بزن! ما اصول جدیدی برای جهان، از درون خود اصول جهان تکامل می‌بخشیم. ما به جهان نمی‌گوییم، مبارزاتت را متوقف کن، آن‌ها احمقانه‌اند و ما شعار واقعی مبارزه را به شما خواهیم داد. ما صرفا به جهان، آن‌چه را که واقعا برای آن می‌جنگد، نشان می‌دهیم.»

***

صور، در واقعیت امر نفیری است و جد و جهدی؛ برای پی‌گیری و تبیین هر چه دقیق‌تر ـ البته به سهم خود ـ از هم گسیختگی‌های ذاتی زاییده‌ی جامعه در بطن دانشگاه و در متن روابط و مراودات دانشجویی، که در سطح پدیداری خود به میانجی مفهوم دانشجو لاپوشانی می‌گردد.

صور تلاش خواهد کرد خطوط اتصال و پیوندهای متقابل و متعاکس و متعامل و متضارب مابین دانشگاه و جامعه را هرچه دقیق‌تر روشن سازد. این الزام سه معنای عمده نزد ما می‌یابد که اولی عبارت است از هم‌قدم و همراه شدن در گشت و گذارهای مداوم به درون و برون دانشگاه با آنانی که زخم سوزناک و طاقت‌فرسای محرومیت بر پوست و استخوان‌شان تنیده است و حضورشان در دانشگاه نیز آمیزه‌ایست از رنج و ذرات پراکنده‌ی حباب‌گونِ امید، که از لابه‌لای انگشتان‌شان می‌گذرد و تنها چیزی که می‌ماند فرسودگی بیشتر است و اتلاف عمر. غافل از این امر که آن که خود را بر زخم‌شان طبیب می‌نماید، دلقکی بیش نیست که هم‌دست و هم‌پیاله‌ی ستم‌پیشه است و بس. بنابر این صور گمان این ندارد که بر اصطلاح موهوم و آشفته‌ای هم‌چون "دانشجو" تکیه کند، بل هرچه روز افزون در توان خود سعی خواهد داشت از موضع و برای فرزندان تنها طبقه‌ای سخن گوید و همت ورزد که هم

معمار و سازنده‌ی بنیاد جامعه‌اند و هم تنها نیرویی که توان نفی‌اش را دارند. همچنین شورشی منطقی باشد بر علیه هر آنچه در تخالف و توازی با طبقه مزبور است. صور پروایی ندارد از این که در این همقدم و همراه بودگی راه نه هموار و مطلوب که خط خارستان باشد. به تبع این امر، الزام دوم که از این پس نمایان می گردد همان کاوشی انتقادی است از شرایط مادی و معنوی موجود که مسبب وضعیت امروزین اسفناک پرولتاریاست و در طول تاریخ نیز بوده است. در چنین وضعیتی صور تلاش دارد که در هر لحظه مشخص تحلیلی مشخص از واقعیت ارائه کرده و در سمتی از تحولات بایستد که امکان تغییر ریشه‌ای وضعیت موجود را در خود حمل می‌کند. ما بر خلاف آن انتظار کذایی ـ که هیچ‌گاه ممکن نیز نیست ـ از یک نشریه‌ی مستقل ادعایی بی‌طرفی نداشته و چنین ادعایی را سرتاسر کذب می‌دانیم. استقلال برای ما به معنای استقلال از نیروهای حافظ وضعیت موجود است، چه آن‌هایی که در سریر قدرتند و چه آن‌هایی که سودای قدرت در همین مناسبات سرمایه‌دارانه را دارند.

الزام سوم و آخرین ـ البته نه در معنای کم اهمیت بودنش ـ همتی خواهد بود بر علیه منطق انقطاع تجارب زیسته دانشجویان متعلق به اقشار و طبقات فرودست در دانشگاه که به سبب دوره‌ای بودن نهاد مزبور پیوسته آمد و شدهایی صورت می‌پذیرد و پایندگی تجارب هر دوره‌ای حداکثر چندسال می-باشد. یکی از علل این امر قطعا سهل انگاری در عدم ثبت و ضبط و تکثیر این تجارب است. نشریه صور حداقل به سهم خود سعی خواهد داشت در حیطه ی مذکور سعی و تلاشی داشته باشد بر ثبت و ضبط و تکثیر تجارب این عضو بد قلق بدنه مفهوم دانشجو. و اگر دوباره این سوال پرسیده شد که «آیا می توان کاری کرد که رنگ ها، عطر و بو، گرد و غبار گلگون لحظه های ما _که فردا ممکن است رفته باشند_ برای همیشه بپایند؟» با پاسخ آری جوابش داد.

صور ما آژیر مردگان نیست بلکه نهیبی است رو به زندگان از برای روز حادثه. پس صورْچیِ راستین زمانه خویشتن باید بود. صور تلاش دارد که جهان را به قدر همت و توان خویش معنا دهد و جد و جهدی سخت برای برآورده ساختن‌اش خواهد داشت ولی فراموش نخواهد کرد که این معنا میسر

نمی‌شود مگر با یاری تمامی دانشجویانی که در این مسیر مسئولیتی بر دوش خود احساس می‌کنند؛ بدیهی است صور مشتاق نوشته‌ها و کمک‌های کسانی است که چنین مسئولیتی بر گرده‌شان سنگینی می‌کند.

پولی‌سازی

درون جامعه‌ای که در متن آن زندگی می کنیم و تجارب روزمره‌ی ما شکل می‌یابد و نیز در تمامی وجوه واقعیاتی که با آن‌ها مواجهیم، منطق سرمایه و ارزش حاکم بوده و مبنای وجودی و محرک آن تضاد کار و سرمایه است و این تضاد، هم‌چنین بن ـ مایه‌ی پیکار موجود در میان دو طبقه‌ای است که شقاقی ژرف و پرناشدنی در میان آنهاست. منطق مذکور در واقع ناب‌ترین سطح انتزاع از مناسبات جامعه‌ی کالایی است که بر بستر شیوه تولید متجانس با خود، توان رخنه و اِجحاف بر همه چیز را دارد و دگرگونشان می کند؛ چرا که تضادِ بنیادینِ موجود، منطق سرمایه را وامی‌دارد راهکارهایی را برای پوشاندنش برسازد. بدین قرار، سر برآوردن و فرازیابندگی هر نهاد موجود در بستر چنین جامعه‌ای نیز ابتدا به ساکن، بیانگر حامل منطق سرمایه بودن آن است و این امر پیشاپیش نهاد مزبور را مجاب می کند به گونه‌ای کاذب خود را جلوه‌گر سازد و در گام بعدی وظیفه‌اش بازتولید و تکثیر همان ایدئولوژی کاذب باشد؛ به خاطر لاپوشانی تضاد کار و سرمایه و استعانت و یاری سرمایه و ارزش در مواقع تذبذب و سکته‌های معنادهی آن؛ و نیز حفظ ساختار موجود و جلوگیری از درک و رخنه بر کلیت واقعیت، از برای نفی چنین ساختاری. کارکرد هر نهاد نیز بسته به جایگاهی که اشغال نموده فرم‌های متفاوتی را به خود می گیرد. نهاد دانشگاه نیز تافته‌ای جدا بافته نبوده و نیست. این نهاد در ذیل کلیت جامعه‌ی سرمایه‌داری جای گرفته و فرازیابندگی و هستی آن، بسته به این است که تا چه میزان و تا چه هنگامی توان برطرف ساختن نیازهای سرمایه را دارد. آحاد دانشجویانی که مواد اصلی آن است، افرادی نیستند که از آسمان آمده باشند یا گهواره آن‌ها جامعه‌ای بدون تضاد باشد که با قالبی به نام "مردم" مورد خطاب است. بلکه از جامعه‌ای طبقاتی که دارای شکافی عمیق است رشد می‌یابند و این شقاق و مبارزه طبقاتی موجود در جامعه، خود را در این نهاد نیز به واسطه‌ی همین افراد، جاری و ساری می‌سازد و

پیش می‌رود. یکی از جلوه‌گری‌های کاذب دانشگاه از این لحاظ مورد اشاره است که در متن خود پی‌درپی مفهوم "دانشجو" را حقنه و باز ـ تولید می‌کند و مبارزه طبقاتی و تضاد منافع طبقاتی در بطن خود را مستور می سازد. لیکن نه برای همیشه. زیرا زمانی که بحران اقتصادی ـ سیاسی به عنوان نتیجه منطقی تضاد ماهوی ارزش منکشف می‌گردد و خودِ واقعیتِ تحول‌یابنده و متضاد، هر بار مهلک‌تر با پتکِ گران بر در می‌کوبد و تضاد منافع را عیان می‌سازد، این مفهوم نیز به همراه خود این ساختمان به لرزه درآمده و توان معنادهی کاذب را حتی موقت از دست می‌دهد.

همان تضاد بنیادین و عدم کفایت نمادینِ ارزش‌که پیش‌تر اشاره گردید، از یک سو برسازنده‌ی سیاست سرمایه‌دارانه و دولت نیز هست. دولت که اساساً در بازه زمانی پیشا ـ طبقاتی حافظِ منافعِ اجتماعی بود، در دوران تحول از صورت‌بندی مذکور به جامعه‌ی طبقاتی، که ناشی از پیشرفت تقسیم-کار بود و جامعه از قِبَل این امر دستخوش نبردی آشتی‌ناپذیر شده بود، کنترل این ستیز را برعهده گرفت. یعنی حفاظت از نظم موجود برای نگه‌داشتن منافع طبقه‌ای مشخص. در واقع با هر قدم تحول و تکامل مناسبات اقتصادی و غلبه تولید مناسبات سرمایه‌دارانه است که دو امر مذکور (تضاد طبقاتی آشتی ناپذیر در جامعه و تضاد ماهوی ارزش و بحران اقتصادی ـ سیاسیِ منتج از آن) وجود دولت را توضیح می‌دهند. دولت در سپهر سیاست هر چند دارای استقلال عمل نسبی است، بسته به ضرورت‌های سرمایه در هر شرایط مشخص تاریخی ـ انضمامی، انواع متفاوتی به خود می‌گیرد. چنین رابطه‌ای است که روشن می‌کند چگونه ضرورت‌های سرمایه و منطقِ ارزش، پس از انکشاف بحران انباشت در ۱۹۷۰ ایجاب می‌نمود تئوری اقتصادی کینزی، همچون یک شکل غالب انباشت و نیز یک ایدئولوژی، بی-اعتبار گردد و جای خود را به نئولیبرالیسم[1] بسپارد. در نئولیبرالیسم است که دوباره در جهت معکوس عقاید کینزی، دولت گام به‌گام در زمینه‌های متنوع عقب‌نشینی می‌کند و روز به روز کوچک‌تر می-گردد. دولت در ایران پس از ۵۷ نیز که برخاسته از اقتضائاتِ بنیادینِ ثبات و توسعه‌ی سرمایه‌داری در

۱. برای آگاهی بیشتر در مورد نئولیبرالیسم، بنگرید به : هارمن، کریس، نئولیبرالیسم در تئوری و عمل، ستار رحمانی و یعقوب رحمانی، نشر اینترنتی.

ایران بود، با لحاظِ اقتضائات جهانی انباشت، در سطح ملی همان سیاست‌های نئولیبرالیستی را پس از جنگ‌های هشت ساله در دستور کار قرار داد. پس از جنگ‌های هشت‌ساله بود که توسعه‌ی انحصارات و رشد بورژوازی در ایران از آنچنان گستردگی برخوردار گشت که عدم افزایش بهره‌وری نیروی‌کار و افزایش نرخ سود موجب رکودش می‌شد و این شرایط به جز دست‌یابی به نیروی‌کار ارزان و سرکوب مضاعف طبقه کارگر امکان‌پذیر نبود. توسعه و رشد قارچ‌گونه دانشگاه‌های پیام نور، علمی ـ کاربردی و غیردولتی در ایران در واقع برای پاسخگویی به این نیاز بورژوازی ایران (تولید نیروی کار متخصصِ ارزان) بود. از سوی دیگر نیز برای آن‌که زمینه برای افزایش نرخ سود و جذب سرمایه و نیز حرکت انحصارات در ایران به خارج از مرز عملی شود، دولت های پس از جنگ، رهنمودهای بانک جهانی و صندوق های بین المللی پول را در سطح جامعه پیاده کردند[۲]. دولت نئولیبرال، پاسخ بورژوازی ایران به ضروریات انباشت سرمایه بود و اختلاف‌های متغیر در دوره‌های متفاوت موجود در سریر قدرت دولتی در ایران نیز، نه بر سر خود این سیاست بلکه بر سر نحوه‌ی اجرای آن بوده است. خصوصی‌سازی که دال بر این امر است که سهم بخش خصوصی در فعالیت‌های اقتصادی افزایش یافته و بخش دولتی نقش و وظیفه خود را به بخش خصوصی بسپارد، به‌عنوان یکی از رهنمودهای نئولیبرالی در دانشگاه‌ها و مدارس و به طور کلی در آموزش از ابتدای امر پیاده شد. دلیل اصلی خصوصی‌سازی نیز اهمیت آن از نظر افزایش نرخ سود است که سرمایه‌داری ایران در ذیل کلیت سیاست‌های نئولیبرالی به عنوان یگانه راه حل برگزیده بود. سیاست مزبور در دوران پس از جنگ کانون‌هایی همچون آموزش، بهداشت و درمان، بیمه و بانک‌داری، صنایع و ... را شامل گشت. در کانون آموزش، در بخش مدارس که از طرفی شاهد پدیدآمدن مدارس غیردولتی و ارائه بسته‌های آموزشی و سالن‌های مطالعاتی VIP کنکور و عقب‌نشینی دولت و پولی‌سازی مکرر در هر شاخه‌ی این زمینه هستیم. پولی‌سازی که همان منطق سرمایه است که سعی بر کسب سود حداکثری از تمامی

۲. مقررات‌زدایی از نیروی‌کار، خصوصی سازی، کاهش و حذف سوبسیدها، گسترش بازار به تمام سپهر های زندگی و ...

سطوح جامعه دارد در نهاد دانشگاه نیز به میانجی‌های متعدد پیاده می‌شود. میانجی‌هایی از قبیل: افزایش قیمت غذای سلف و گران‌فروشی‌های بیش از صد درصدی صبحانه‌های ارائه شده برای دانشجویان، افزایش رستوران‌های خصوصی، حذف یارانه‌های تاک، افزایش هزینه خوابگاه و شهریه‌های دانشجویی و خدمات دانشگاهی و ایجاد بنگاه‌های خصوصی در فضای دانشگاه و رشد و افزایش پردیس‌های بین‌الملل، که دانشگاه دولتی تبریز از سال ۱۳۸۸ ابتدا پردیس بین المللی ارس را ایجاد و از سال ۹۲ پردیس خودگردان تبریز با پذیرش در حدود ۱۹۰ رشته کارشناسی ارشد و ۸ رشته دکتری را راه‌اندازی نموده است و امسال دیگر به صورت کامل کلاس‌های پردیس بین الملل از کلاس‌های درس دانشجویان دولتی تبریز مجزا و به صورت جداگانه برگزار می‌گردد. حضور شرکت‌های خصوصی و استارتاپ‌ها و پیمانکاران و بخش‌های خدماتی خصوصی نیز طرف دیگر ماجراست که با بهره برداری از فضای دانشگاه برای کسب سود و رفع نیازهای بازار اهتمامی وافر دارند. در دانشگاه خودمان نیز پیدا کردن نمونه‌های عینی این سیاست مقدس چندان سخت نیست، همین که قدم رنجه فرمایید و بروید به جلوی ساختمان مرکزی نگاه بیندازید، یک نمونه موردی را می‌توانید مشاهده کنید که به مانند دیگر امکنه متجانس با خود برایش مهم نیست که مصرف‌کننده‌ی احتمالی‌اش به چه طبقه یا قشری متعلق است. این امر در واقع همان تساوی‌طلبیِ سرمایه است که سوای این بخش‌های خصوصی، در تمامی جوانب دانشگاه نیز خواستار یک‌دستگی‌ست و یکی از عوامل موجد تکثیر مفهوم "دانشجو"ست. تمامی این نمونه‌های پولی‌سازی، قطعاً از چشم‌انداز دانشجویی که به طبقه متوسط یا بورژوازی متعلق است مسئله‌ای نه تنها مشکل‌زا نیست بلکه حتی برایش جالب و خوش‌آیند نیز هست. چه بهتر از این که بتواند در ورودی تاک دانشگاه خودمان هر آت و آشغالی بخرد یا آزادی انتخاب و خرید میان کیک‌های صبحانه متنوع در جلوی ساختمان مرکزی را داشته باشد؛ اما برای دانشجویان متعلق به طبقه کارگر و اقشار فرودست همانند بیرون از دانشگاه نه تنها چنین امکاناتی دردی از حالشان دوا نمی‌کند بلکه از چنین سیاست هایی متضرر نیز می‌شوند و تعدی‌های سرمایه بر زیست خود را در دانشگاه نیز مشاهده می‌نمایند و روز به روز به‌واسطه‌ی همین سیاست‌ها نه تنها در مضیقه مضاعف

می‌افتند و تنگنای مالی گریبان‌شان را رها نمی‌کند بلکه از امکان های آموزشی و رفاهی محروم می-مانند و حتی گاهی مجبور به ترک تحصیل نیز می‌گردند.

علم تاریخ در دانشگاه

پیش‌گفتار

علم تاریخ به مانند علوم دیگر متجانس با خود در چنبره ایدئولوژی سرمایه‌داری است. هر چند در ظاهر خود را امری مستقل می‌نمایاند و ادعا می‌کند، اما حامل همان منطق حاکم بر شیوه تولید کنونی در حد بضائت خود است و جدا و مقاوم در برابر آن نیست. بالخص علم مزبور پس از انقلاب ۵۷ و پیروزی ایدئولوژیک بورژوازی در دهه‌های بعد از آن بواسطه‌ی سرکوب و مکیدن خون طبقه کارگر و رشد اقتصادی و توسعه انحصارات و ضرورت تعمیق هرچه بیش از پیش سیاست‌های نئولیبرالی، در دوری از تاریخ‌نگاری راستین، گوی سبقت را برده است و دولا راست شدن وکُرنش در برابر ارباب (سرمایه) مجالی نمی‌دهد تا ایستاده و بر تضاد کار و سرمایه چشم دوزد و آن را آشکار سازد. منش مذکور در دانشگاه نیز حاکم است و همین امر ضرورت تدقیق در مورد علم تاریخ در دانشگاه را بر می‌سازد. هدف این نوشته نیز به طور کلی جز این نیست و اگر به صورت جزئی اذعان شود، توجه بارزی است بر علم تاریخ در دانشگاه و به دنبال پاسخ‌گویی به پرسش‌هایی از این قبیل : که چگونه و در طی اتخاذ چه نوع رهیافت هایی علم مزبور در دانشگاه منجر به دوری مضاعف دانشجویان از سیاست و جامعه و ... می‌گردد و چه رویکردهایی به واسطه‌ی نوع روابطی که در درون بستر دانشگاه موجود است بر رشته‌ی مزبور به عنوان یک نمونه‌ی موردی هوار شده‌اند و مناسبات تولیدی در لایه-های زیرین جامعه و به تبع آن، دولت به عنوان منطق سیاسی متعین این مناسبات، چه نقشی را در این راستا بازی کرده‌اند؛ در رابطه با این مبحث نیز سعی شده است تا از فرایندهای طولانی مدت تاریخی به نحو ساختاری نمونه‌هایی بیرون کشیده شود که بتوانند در سطح نظری راهنمای بررسی‌های انضمامی باشند. هم‌چنین به عنوان نمونه موردی، یکی از نشریاتی که در سال‌های اخیر در فضای علم تاریخ به

نام مردم‌نامه منتشر می‌شود را بررسی می‌کنیم. در آخر نیز، چنانچه در نظر اول بدیهی می‌نماید مخاطب نوشته صرفاً دانشجویان تاریخ نیستند، بلکه غرض روشن کردن منطق کلی و مستور بر علوم به اصطلاح انسانی در نهاد دانشگاه، با تدقیق موردی علم تاریخ است.

یک. نظاره‌ای کلی بر تاریخ‌نگاری ایرانی

تاریخ‌نگاری پیشا ـ سرمایه‌داری ایران به صورت کلی، با خصیصه "تدوام" قابل توصیف است.[۳] تداوم در این معنا که در فرم و محتوا نسبتا متجانس و همنوا، و صدالبته وابسته به دربار و حاکمان بودند. پایداری چنین خصیصه‌ای مرتبط بود با تداوم طولانی مدت فورماسیون فئودالی[۴] حاکم بر این سرزمین، عدم وجود روابط کالایی گسترده و پیوستگی کم‌تر جامعه به عنوان یک هستی واحد در قیاس با جامعه سرمایه‌داری و از پی آن افتراق میان مورخان با طبقات زیرین جامعه. در دوران قاجار و تنها پس از آشنایی عمیق آمیخته با سرخوردگی و نفوذ عقاید و آرای غرب به واسطه روشنفکران و همچنین تلاطماتی که در مناسبات و روابط تولیدی جریان یافت، نگاهی مشدد و انتقادی به تواریخ و مورخان سنتی، بیرون از دربار آغاز شد و در آن زمان با احساسات ناسیونالیستی نیز در آمیخت. پیشرو این رویکرد کسی نبود جز میرزا آقاخان کرمانی[۵]. زیرا در دوران مذکور تحرکات و تحولات مناسبات تولیدی از فورماسیون فئودالی به بورژوایی آغاز شد، چرا که ایران در سده دوازده هجری از نظر اقتصادی دستخوش انحطاط شدیدی بود و در این سده انحطاط مرحله آخر فئودالی به تمامی آشکار

---

۳. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به : قدیمی قیداری، عباس، تاریخ نویسی در ایران، تهران، سمت، ۱۳۹۶، صص۲۷-۳۳.

۴. نظام ارباب ـ رعیتی. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به : نعمانی، فرهاد، تکامل فئودالیسم در ایران، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۸.

۵ . میرزا عبدالحسین کرمانی معروف به میرزا آقاخان کرمانی (۱۸۵۳-۱۸۹۷) . برای آشنایی بیشتر رجوع کنید به: صدقی، ناصر، رویکرد های تاریخی به مسئله انحطاط و عقب ماندگی ایران، تبریز، انتشارات دانشگاه تبریز،۱۳۹۸، صص۲۹-۴۹؛ قدیمی قیداری، همان، صص ۱۹۹-۲۰۹.

گردید. این انحطاط اقتصادی در پایان قرن دوازدهم و آغاز قرن سیزدهم تا بدانجا ادامه یافت که موجد انحطاط سیاسی نیز شد و ایران را در معرض اعمال سلطه اقتصادی و سیاسی دول اروپایی نظیر انگلستان، فرانسه و روسیه تزاری قرار داد و فصل نوینی در تاریخ ایران آغاز گشت[۶]؛ همین عوامل درهم تنیده نیز مولد جنبش‌ها و جریان‌های متعددی همچون جنبش‌های نان[۷] و جنبش تنباکو و سرانجام نهضت مشروطیت شدند. پس از انقلاب مشروطه بود که روشنفکران و فعالان سیاسی‌ای که در صحنه‌ی مبارزه‌ی سیاسی حضور داشتند، دغدغه بازسازی اقتصادی تمرکزگرایانه مبتنی بر مالکیت خصوصی زمین و سرمایه، توسعه صنعتی و حکومتی متمرکز را داشته و بر تاریخ ناسیونالیستی تاکید می‌ورزیدند. بخشی از سیاست‌مداران و جریانی که پس از کودتای سوم اسفند حمایت‌های همه‌جانبه‌ای از رضاخان داشته و پس از به سلطنت رسیدن وی در مقام های اجرایی و تدوین قوانین و سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی و حقوقی در راستای سرمایه داری نقشی فعال ایفا کردند نیز بیش‌تر از همین طیف بودند[۸]. رضا خان نیز پس از دست یافتن به قدرت سیاسی در پی کودتای مذکور و سوار شدن بر گفتمان غالب تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی آن دوران، نخست به سوی ایجاد دولت بورژوایی قدم برداشت. از همین دوران و پس از تاسیس دانشگاه تهران بود که بار دیگر دولت (و طبیعتا طبقه‌ی حاکم) بر تاریخ نگاری مسلط شد ـ تاریخ نگاری ای که مجال یافته بود هنگام شکل‌گیری بحران در شرایط مادی و معنوی و در محدوده زمانی گذار از فورماسیون منحط به فورماسیون جدید گام‌هایی برای رهایی از چنگال گفتمان طبقه‌ی حاکم بردارد ـ مجدداً محتوای درباری و متملقانه بودن خود را بازیافت و تنها صورت خود را عوض کرد و به تاریخ و تاریخ‌نگاری دانشگاهی و دولتی بدل شد. راهبردهای دولت رضاشاه

---

۶. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به : فشاهی، محمدرضا، تکوین سرمایه داری در ایران، انتشارات میر، ۱۳۶۰؛ فشاهی، از گات ها تا مشروطیت، تهران، گوتنبرگ، ۱۳۸۶، صص ۱۹۵-۲۱۶.

۷. کرونین، استفانی، نان و عدالت در ایران عصر قاجار، امیرحسین غلام پور و نیما شمسائی، تهران، ژرف، ۱۴۰۰.

۸. حزب تجدد، اشخاصی همچون سید حسن تقی زاده، علی اصغرحکمت و دیگران. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به : مجید استوار، نقش روشنفکران ایرانی در ساخت دولت رضا شاه، رهیافت های سیاسی و بین المللی، سال ۸، شماره ۴، تابستان ۱۳۹۶.

برای ایجاد شرایط رشد و توسعه سرمایه‌داری از طریق صنعتی‌کردن[۹] و ضربه های وی به اتحادیه‌های کارگری[۱۰] الزامات خاص خود را در نهادهای آموزشی طلب می‌کرد. دولت بر ایجاد هویت ملی هم در دانشگاه و هم در مدرسه تاکید می‌کرد و عملاً با این نوع چیده شدن آموزش تاریخ در دانشگاه در دوره رضاشاهی و تداوم آن در دوران بعدی، تاریخ بدل به توجیه‌گر نظم موجود و خادم قاذورات طبقه‌ی حاکم شد. پس از دوران رضاشاه و به روی کار آمدن فرزند وی، با نفوذ هر دم افزون‌تر امپریالیسم[۱۱] در اقتصاد کشور و تشدید پیوندهای وابستگی اقتصادی به سرمایه‌داری جهانی و درونی شدن هر چه بیش‌تر آن و از میان برداشته شدن بقایای فئودالیسم مبتنی بر روابط میان ارباب و رعیت به واسطه ی اصلاحات ارضی، سرمایه‌داری بیش از پیش غلبه و تعمیق یافت. در سطح جامعه نیز با رشد و توسعه‌ی طبقه متوسط و افزایش انتشارات و دسترسی به کتابخانه‌ها و هم‌چنین به واسطه مراودات هر چه بیشتر با دنیای خارج، "تاریخ" در این دوران به عنوان یک علم هم‌طراز با سایر شاخه‌های علوم انسانی بورژوایی نگریسته می شد. به طوری‌که مورخین به‌اصطلاح با رعایت اصل زمان و مکان، تجزیه و تحلیل وقایع و به‌کار نبستن تعصاب قومی ـ مذهبی تلاش می کردند تا خود را به روح گذشته نزدیک سازند و پرده هایی را که مانع فهم واقعیت ناب تاریخی بود کنار بزنند، که نخستین تاریخ‌نگاری علمی بورژوایی ایران به طور کامل از سوی فریدون آدمیت شکل می‌یابد و عقاید مکتب رانکه‌ای فزونی می‌گیرد. کثرت و بالندگی تاریخ‌نگاری‌های مارکسیستی در جامعه ـ که نطفه‌های شرایط مادی ظهور

---

۹. نگاه کنید به : سلطانزاده، آوتیس، انکشاف اقتصادی ایران و امپریالیسم انگلستان، به کوشش ف.کشاورز، خسرو شاکری، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۰. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به : لاجوری، حبیب، اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران، ضیاء صدقی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۹.

۱۱. "امپریالیسم عبارت است از سرمایه داری در مرحله ای از تکامل خود که در آن تسلط انحصارات و سرمایه مالی تثبیت شده، صدور سرمایه اهمیت بارز کسب کرده، تقسیم جهان میان تراست های بین المللی آغاز شده و تقسیم سراسر جهان میان بزرگ ترین کشور های سرمایه داری پایان یافته است".

تکیه‌گاهش پا به پای جنبش مشروطه رشد کرده بود[۱۲]ـ به واسطه‌ی نفوذ و سرایت دولت در دانشگاه، نمی‌توانست در تاریخ‌نگاری آکادمیک حضور پایداری داشته باشد[۱۳]. در سطح جامعه پس از کودتای ۲۸ مرداد و به ویژه در دوره‌های مابین ۱۳۵۷ ـ ۱۳۴۱، اعمال سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی آمرانه‌ی گوناگون ـ همچون همت هرچه بیشتر گذاشتن بر سرکوب و نابودی بازمانده‌های جنبش کارگری پس از کودتا[۱۴]ـ و غلبه‌ی سرمایه‌داری همراه با رشد بی‌سابقه‌ی تولید و صنعتی شدن، توسط یک قدرت سیاسی ـ اقتصادی متمرکز مبتنی بر یک دیوان‌سالاری و نظامی مدرن مجال چنین امری را نمی‌داد. پس از ۱۳۵۷ نیز دولت سرمایه داری ایران توانست دوباره خود را با در اختیار گرفتن تمامی شئونات اقتصادی و فرهنگی جامعه تثبیت کرده و به تمام ساختارهای اقتصادی ـ اجتماعی جامعه رخنه کند. توسعه‌ی هرچه بیش از پیش سرمایه‌دارانه نیز به واسطه ایجاد نهادهای سرمایه‌دارانه به صورت متمرکز در دستور کار قرار گرفت. توسعه ی انحصارات و رشد اقتصادی بورژوازی در ایران گسترده‌تر شد و تلاش‌های روزافزونی برای تعمیق ارزش‌های نئولیبرالی صورت پذیرفت، آنسان که ضروریات سرمایه-داری جهانی و مناسبات منتج از آن اقتضا می‌نمود. همنوا با شکل مناسبات اقتصادی ـ اجتماعی و هر چه پیچیده تر شدن روابط عرضه و تقاضا، و سرکوب و استثمار طبقه ی کارگر، مناسبات اجتماعی ـ سیاسی نیز هرچه پیچیده تر شده و به واسطه‌ی گسترش ارتباطات و رسانه و ... دامنه ی معلومات تاریخ نگاران ایرانی نیز گسترده شده و از این لحاظ در دانشگاه تفاوت آن با دوره های پیشین متبارز است. اما این فزونی معلومات و انباشت دانش در قلّه تاریخ بیشتر روی به سوی دیگری دارد و در خدمت بورژوازی قرار گرفت. اما چگونه؟

---

۱۲. سازمان دادن نخستین اتحادیه کارگری ایران در سال ۱۲۸۵ توسط محمد پروانه و گروهی از کارگران، از: حبیب لاجوردی، همان.صص ۲-۳.

۱۳. تاریخ نگاری مارکسیستی اول از همه به واسطه ترجمه آثاری از ایران شناسان شوروی مانند دیاکونوف، پیگولو سکایا، پطروشفسکی و... وارد فضای تاریخنگاری آکادمیک شد. از تاریخ نگاران سر شناس مارکسیست آن دوران می توان مرتضی راوندی، محمدرضا سوداگر، اباذر ورداسبی، محمدرضا فشاهی و... را نام برد.

۱۴. لاجوردی، همان، ص ۳۵۱.

دو. تاریخ و میانه‌اش با دانشگاه

الف. بروکراسی دولتی و دانشگاه

در چنین موقعیتی ابتدا به ساکن مبرهن است که نظام بروکراسی سرمایه سالار پیوندی تنگاتنگ با دانشگاه دارد و علاوه بر تامین نیروی کار متخصص ارزان برای پاسخگویی به نیازهای بازار، بر روند تولید دانش در این محدوده نیز مسلط است و آن را در حد توان به سمت سیاست‌گذاری منطبق با ضرورت‌های آن پیش می‌برد. از کنکور متمرکز بگیرید تا وابسته بودن همه مراحل ورود به دانشگاه، جذب استاد به صورت متمرکز، تصویب رشته و اجرای رشته و حتی برنامه ها با مجوز و .... در ذیل همین رویه نیز رشته و دپارتمان علم تاریخ، یک نظام است با رویه‌های انتخاب استاد و دانشجو و تولید دانش در دانشگاه؛ که دستاورد های این رشته نیز مدیریت و هدایت می شود و معارف تولید شده در نظام دانش تاریخ نیز، گسسته از حال و جامعه قرار دارد. این‌که پژوهش‌هایی پیدا شوند و یا باشند که در تقابل با چنین گزاره‌ای قرار گیرند امری بدیهی‌ست، اما استثنا نمی‌تواند نافی منطق کلی باشد. زیرا در درون بستر و فضای دانشگاه نیز گستره‌ی منطق ایدئوژیک مسلط یکسان و همگون نبوده و دارای شکاف‌ها و نابسندگی‌هایی است و همین روزنه‌ها دریچه‌ای می‌شود به رهیافت‌ها و پی‌آمد ها و نتایجی دیگر. در این میان اساتید نیز بیشتر در نقش انسان‌های بروکراتیک "صرفا در قالب های خاصی پیش می‌روند که وزارت علوم و آیین نامه ارتقا و ترفیع تعیین کرده است"[۱۵] و در درون این مناسبات بت‌واره[۱۶]، وابستگی‌شان به‌نحوی و به‌حدی است که ایده‌ی قدرت و سلطه هرچه بیش‌تر بر ایشان چیره

---

۱۵. علیرضا ملایی توانی، "آیا رشته تاریخ در ایران با بحران روبه رو است؟"، تاریخ نگری و تاریخ نگاری، دوره ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸، صص ۲۳۱-۲۵۵.

۱۶. مناسباتی اجتماعی مولود انسان که در گام بعدی به صورت وجودی مستقل و مجزا پدیدار می‌گردند و به گونه ای **خودمختار** با افراد ظاهرا مستقل در بطن خود مواجه می شوند.

می‌شود و این چیرگی مناسبات به گونه‌ای در سطح آگاهی‌شان برقرار می‌شود که بر تدوام و موجودیت مستمر و ابدی چنین مناسبات بت‌واره‌ای مومن می‌گردند. این امر نیز به نوبه‌ی خود یا از سر اندیشه اصلاح ساده‌لوحانه این مناسبات در می‌آورد (در بهترین حالت) و یا تحکیم هرچه بیش‌تر بندگی و تقیُدشان؛ که چیزی جز درجا زدن در این تهی بودگی تمام‌عیار نیست. برای سرپوش گذاشتن بر چنین وضعیت نامناسب و تراشیدن توجیه برای عجز و ناتوانی خود نیز با جامه‌هایی شاید متفاوت، اما با پاپوش‌هایی همه یکدست قدم در بی‌راهه‌ای می‌گذارند که مقصدش همان بی‌طرفی علم و عالم است و پیش برد علم برای علم و نوع تدریس مختص به خود.

ب. نحوه تدریس و منطق حاکم بر آن

ادامه منطقی چنین ناتوانی و منفعل‌بودگی در درون ساختاری که اشاره گردید به میانجی اساتید خود را با نوعی تدریس خاص ظاهر می‌سازد و سوای عواملی دیگر یکی از سازه‌های اثرگذار در امر بی-تفاوتی دانشجویان در حوزه‌هایی همچون سیاست و ... است. در خصوص نحوه تدریس حاکم بر کلاس درس این علم پیشاپیش، مبداء و غایت مشخص است؛ جامعه بورژوایی مدرن. وقتی سخن از جامعه بورژوایی مدرن است، چه در واقعیت و چه در سر اندیشیده اساتید، این نکته موضوعی مفروض و از پیش موجود بوده و هست و آنان نیز به دلیل هرچه عمیق تر شدن سیاست‌های نئولیبرالی و مقبولیت قابل توجه آن در روبنای سیاسی جامعه‌ی کنونی ذیل گفتمان "جامعه مدنی" قرار گرفته‌اند. ادامه منطقی همین امر در فرم تدریس روایت محوری/ رویداد محوری را ضرورت می‌بخشد؛ که با رسوخ حاد عقاید مکتب رانکه ای[۱۷] شدت یافته است: **گزارش صرف وقایع گذشته، بدون متصل کردن و پیوند دادن آن به اکنون**. به قول صحیح یکی از اساتید تاریخ: "سرکلاس ها دارند

[۱۷] لئوپولد فون رانکه، تاریخ نگار آلمانی و از بنیانگذاران تاریخ نگاری مدرن. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: ایگرس، گئورگ، تاریخ نگاری در قرن بیستم از عینیت علمی تا چالش پست مدرن، محمد ابراهیم باسط، تهران، سمت، ۱۳۹۶؛ ا. کلارک، الیزابت، "تاریخ، متن، نظریه"، سید هاشم آقاجری، تهران، مروارید، ۱۳۹۶، فصل اول.

داستان می گویند، قصه می گویند". در این نحوه تدریس آنچه اول از همه نادیده گرفته می‌شود **دیالکتیک** است، که متعاقب آن دیگر درک تاریخ به مثابه فرآیندی جامع و یک‌پارچه ناممکن می گردد. در گام بعدی نیز یکی از سویه‌های این نوع تدریس می‌شود دوری مضاعف همین دانشجویان از مسائل انضمامی جامعه‌ای که در آن زندگی می کنند؛ به چه طریق؟

در روش تدریس مشارالیه که **گذشته** (در مقام بالقوگی‌های فعلیت‌یافته در اکنون) و **جوامع،** به صرف **ابژه‌ای** [۱۸] مستقل بدل می شوند، دانشجو به نحو سیستماتیک در درون هستی‌شناسی ثنویت-گرایی قرار می گیرد که جهان را به عین و ذهن و با فرض جدایی مکانیکی میان این دو مقوله تقسیم می کند و چنین نیز می‌پندارد؛ که به تبع این امر دانشجویان خود را نه جزئی از جامعه، بلکه سوژه‌ای[۱۹] (تاریخ نگاری ـ دانشجوی تاریخی) به‌اصطلاح "بی‌طرف" قلمداد می کند که فارغ از مسائل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی جایگاه خود را نه در متن اجتماع، بلکه خارج از آن و در جایگاهی استعلایی[۲۰] متصور می‌شود که به میانجی به کار بردن روش (روش صرف داده و اسناد محور و البته صبر پیشه کردن به بهانه‌ی حجاب معاصریت و تاکید بر گذر زمان) بر این شکاف فایق آمده و جامعه خود را بشناسد؛ و فقط بشناسد و بنشیند، که حاصلش چیزی جز عملاً بدل گشتن به نیرویی منفعل در جامعه نیست. روش مورد استفاده‌ی ساختمان نظری مزبور در عمده‌ترین وجوهش از درک وحدت دیالکتیکی مابین عناصر تعیین کننده و تعیین‌شده و تغییرات درون‌زا و برون‌زا بر مبنای وحدت و تضاد و در هم‌تنیدگی‌های زمانی و نقش پراتیک انسان‌ها به عنوان میانجی این دو عنصر ناتوان است؛ به‌طوری که اولاً سوژه‌های واقع در این ساختمان نظری درک درستی از جامعه ـ به مثابه شرط ضروری وجود ـ نداشته و رویدادهای اکنون را در مقام بالقوه‌گی‌ای برای آینده نپندارند. ثانیا استنباط این مقوله نیز مشکل باشد که به عنوان یک سوژه و مولفه‌ی تعیین کننده و حتی نفی کننده وضعیت نامناسب موجود

---

[۱۸] شناخت شونده.

[۱۹] شناسنده.

[۲۰] فراتر و مستقل از تجربه حسی و فراسوی آن.

برآیند و مشعر باشند که تغییر یا دگرگونی هر نظامی همواره به مدد مداخله‌ی عاملیت انسانی و پراتیک طبقات اجتماعی صورت می‌گیرد. عمده‌ترین توجیهی که بر چنین نتایج نامیمونی تراشیده می‌شود، چیزی نیست جز تکلیف و رسالت تخطی‌ناپذیر ساحت مقدس علمِ تاریخِ بورژوایی که دوباره همان منطق اصلی مجاب می‌سازد در سطح ایدئولوژیک از راهی دیگر جلوی ما سبز شود؛ یعنی بی طرفی علم و عالم و در این بستر "بی طرفی تاریخ نگار". زِهی خیال باطل.

ج. بی‌طرفی تاریخ‌نگار

اول از همه، آن‌چه که در این توجیه نادیده انگاشته می‌شود این اصل اساسی است که در جوامعی که بر بنیان منافع طبقاتی بر زندگانی انسان‌ها حکومت می‌کنند، پیوسته موانعی بر سر راه این بی‌طرفی مورد ادعا ایجاد می‌شود. متعاقب این امر به صورت پاینده انواع فشارهای مادی و معنوی برای ممانعت از بی‌طرفی واقعی به اصطلاح عالمان به عمل می‌آید، تا این موضع‌گیری بی‌طرفانه‌ی علمی تا سرحد ممکن با ملزومات و ضرورت‌های ایدئولوژیکی بنیادین طبقه سرمایه‌دار حاکم مطابق شود. همچنین موازی با لفاظی‌های فریب‌کارانه‌ای همچون تاریخ‌نگارِ بی‌طرف، این امر بدیهی نیز نادیده انگاشته می‌شود که هیچ تاریخ‌نگاری نمی‌تواند درصدد ثبت تمام امور واقع برآید و از میان انبوه رویدادها وی تنها آن امور واقعی را بر می‌گزیند که به نظرش مهم‌تر می‌رسد و گزینش او تا اندازه‌ای بسیار تابع تمایلات فردی اوست و از روی سنت‌ها و جایگاه و منافع طبقاتی‌اش ناشی می‌گردد[۲۱]. معیار امرواقع فراموش نشدنی نیز در اکثر اوقات معیاری است که طبقه حاکم هر جامعه آن را تعیین می‌کند و اگر توقع داشته باشیم تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگار از تعصب مبرّاست ـ به ویژه در دوران کنونی سرمایه داری که علاوه بر دست‌اندازی‌های دیگر، ناشران نیز بیشتر به انتشار کتب تاریخی‌ای علاقمندند که از نظر طبقات خرده‌بورژوازی و بورژوازی جالب توجه باشد و در این میان، تاریخ‌نگاران نیز ناراحت نخواهد

[۲۱] برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: ای.اچ.کار، تاریخ چیست؟، حسن کامشاد، تهران، خوارزمی، ۱۳۸۷.

بود که با همراهی این اشخاص، پاداش داستان سرایی های خود را دریافت کنند ـ کاملا در اشتباه خواهیم بود.

برای نمونه می‌توان گفتار و کردار مجله **مردم‌نامه** را مثال زد ـ که چند سال است جولان‌دهنده اصلی در میدان تاریخ و تاریخ‌نگاری دانشگاهی است ـ تا **تاثیر جایگاه و منافع طبقاتی و به‌طورکلی شرایط مادّی بر مورخ**، برای خواننده بهتر روشن گردد.

د. مردم نامه

مردم‌نامه[۲۲]، «محفلی است برای آن دسته از دغدغه مندان علم تاریخ در ایران که همت می ورزند به اصطلاح درباره مردم و برای مردم بگویند و بنویسند»[۲۳] _مرادشان از "مردم" نیز برپایه معنای فرودستان، غیرنخبگان و غیر بالادستان و فرمانروایان است[۲۴]_ چرا که بنا بر نظرشان «یک ملت اگر

۲۲. "مجله ای است به مدیریت و سردبیری داریوش رحمانیان (هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران)"، که شماره اولش در پاییز سال ۱۳۹۵ انتشار یافته و اکنون نیز به فعالیت‌اش ادامه می‌دهد. ما در این جستار کاری با سلیقه‌ی ایشان مبنی بر نگارش تاریخ به زبان مردمی نداریم بلکه مدنظرمان فلسفه وجودی مجله مزبور است که بر مبنای آن خود را تعریف می کند.

۲۳. https://mardomnameh.com/about/

۲۴. اما ناگفته نماند این تنها ادعایی‌ست توخالی، که شرایط موجود محکش زده است. طوری‌که در سکوت پیشه کردن در هنگامه‌های به حق اخیر فرودستان با دیگر هم مسلکانشان سهیم بوده و ظاهرا سخن گفتن درباره و برای فرودستان را

دموکراسی می‌خواهد، مردم سالاری می‌خواهد تا زمانی که تاریخش را مردمی نکند سیاستش را نمی تواند مردمی بکند. تا زمانی که تاریخ را نتواند مردمی بکند، اقتصادش مردمی نمی شود، فرهنگش مردمی نمی شود. این تجربه تاریخ عینی دموکراسی و پیدایش و گسترش آن در چند دهه اخیر است. من همیشه می گویم؛ در فرانسه، در انگلستان اول ولتر و امثال لاک و امثال آنان آمدند پادشاهان خودکامه را از تاریخ اخراج کردند، بعد از سیاست اخراج شدند، بعد از اقتصاد اخراج شدند ..."[۲۵].

اولا به صورت کلی و حتی فارغ از این متن، با پیش فرض های لیبرالی و در نظر گرفتن وضعیت فعلی و در ذیل آن تاریخ نگاری ایرانی به عنوان چیزی استبدادی و غیرمردمی، مفهوم مردم را ورد زبانشان کرده و عنوان مجله را **مردم نامه** گذارده‌اند و ادعا دارند درباره مردم و برای مردم می‌گویند و می‌نویسند تا در دستیابی به دموکراسی‌ای که مدنظرشان است به سهم خود نقشی داشته باشند؛ اگر نقطه‌ی عزیمت منطقی ما استوار بر این باشد که هر مفهوم، در هر شرایط مشخص کارکرد اجتماعی خود را همیشه در خدمت طبقات مشخصی می‌یابد، بدین قرار معلوم می‌شود که در شرایط کنونی این مفهوم در خدمت کدام طبقه است. در ثانی علاوه بر این که با مفهوم آشفته‌ی مردم به طور مشخص بر صفوف واقعا موجود طبقاتی سرپوش گذاشته اند. ادعایشان مصداق بارز این گزاره ی علمی است که "تاریخ (منظور علم تاریخ بورژوایی) در تحلیل نهایی به عرصه‌ی سلطه‌ی غیر عقلانی قدرت‌های کوری بدل می‌شود که در بهترین حالت در **روح قومی** یا **انسان‌های بزرگ** تجسم می یابند..."[۲۶] و "این نیروها را فقط می‌توان مانند اثری هنری تابع نظم و ترتیبی زیبا شناختی کرد"[۲۷]_ که در آخر

در چنین بزنگاه‌های تاریخی به نفع خود ندانسته‌اند، اما خصلت طبقاتی‌شان ایجاب کرد به سهم خود از احمد مسعود حمایت قاطعانه‌ای داشته باشند. بنگرید: داریوش رحمانیان، "مردم نامه و افغانستان"، کانال تلگرامی مردم نامه، ۲۱شهریور ۱۴۰۰.

۲۵. رحمانیان، "باستانی پاریزی و مردم/ مردمی نامه نویسی" در : فلسفه تاریخ، روش شناسی و تاریخنگاری، ص ۹۵۹، تاکیدات از ماست.

۲۶. لوکاچ، گئورگ، تاریخ و آگاهی طبقاتی، محمد جعفر پوینده، تهران، تجربه، ۱۳۷۷، ص ۱۵۷.

۲۷. همان.

به این امر باز خواهیم گشت_ و در ادامه طرح پرسش‌هایی که خود حاملِ پاسخ نیز هستندکافی است. آیا مردمی‌شدن تاریخ و مورخ و تاریخ نگاری مردمی و یا هر علم بزک شده با پسوندهایی دیگر از علل محوری گذار از فورماسیون فئودالی به بورژوایی و انقلاب صنعتی، انقلاب آمریکا، انقلاب فرانسه و الی آخر تا رسیدن به دموکراسی بورژوایی و قسی الهذا بود یا برعکس تاریخ مردمی و فرهنگی و اجتماعی و هر شاخه‌ی دیگری از تاریخ و علوم دیگر مولود این‌هاست و تنها در بستر فورماسیون بورژوایی می‌توانستند باشندگی یابند؟ آیا مردمی نشدن تاریخ ریشه در کم‌کاری مورخان و خود مردم دارد یا شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی؟

«اصحاب مردم‌نامه» در جای دیگری نیز اشاره می کنند "ما گرفتاری مان این است که نمی‌دانیم مردمی که در تاریخ مغفول و منفعل و محذوف باشند نمی‌توانند در سیاست محور قرار گیرند"[۲۸]. واقعیت‌های تاریخ صد سال اخیر این مرز و بوم به ما آموخته است که بر عکس مردمی که در سیاست محوریت ندارند در تاریخ محذوف و مغفول‌اند. برای نمونه تا زمانی که انقلاب مشروطه‌ای در ایران اتفاق نیافتاده بود و پایه های مادی و معنوی چنین امری از پیش موجدش نمی‌شد، اندیشه‌ی تاریخ‌نگاری‌ای که سعی کند فرودستان را نیز در منظومه ی فکری خود جای دهد وجود خارجی نداشت و نمی‌توانست داشته باشد[۲۹]، و دوم این که در گزاره‌ای که ایشان صادر می‌کنند جای علت و معلول را با هم اشتباه گرفته‌اند و واقعیت را وارونه دیده‌اند؛ حتی اگر آن‌سان که همیشه اشاره می‌کنند رابطه‌ی اول/دومی منظورشان

---

۲۸. رحمانیان،"آرمان مردم نامه"، همان، ص ۹۰۹. تاکیدات از ماست. در جای دیگری نیز می گویند: "تا زمانی هم که تاریخ مردمی نشود هیچ حوزه دیگری از زندگی اجتماعی ما مردمی نمی شود". رحمانیان، "راوی تاریخ مردم"، همان، ص۹۳۹.

۲۹. رابطه مابین انقلاب مشروطه و دگردیسی های سیاسی-اجتماعی-اقتصادی قبل و بعد آن و کتاب تاریخ مشروطه‌ی "احمد کسروی" در مقام نماینده رادیکال خرده‌بورژوازی . داریوش رحمانیان خود نیز بر چنین رابطه ای صحه می گذارد، بنگرید: رحمانیان، "نخستین مردم نامه نویس"، همان، صص ۸۴۸-۸۵۵. ولی جالب آن که به نظر می رسد غافل از این امر هستند که این دو ادعا متناقض هم‌اند و نمی‌توان هم‌زمان به هردو رویکرد قائل بود.

نیست[۳۰]. دقیقا بحث ما رابطه‌ی نه تنها اول/دومی بلکه رابطه‌ی مابین عناصر **تعیین‌کننده** و **تعیین شده** است که در کلیت شرایط مادی و معنوی معینی جلوه گر است، و رابطه مزبور نخست بیانگر این امر است که مولفه‌ی تعیین‌کننده، وجود مولفه‌ی تعیین‌شده را به مثابه شرط وجودی خود، ضرورت می‌بخشد و دوم آن که تعیین‌شدگی عناصر به معنای صُلب و سخت و منفعل بودگی‌اش نیست، بلکه در درون مناسبات اجتماعی، به صورت دیالکتیکی همواره بر مولفه‌ی اول واکنش نشان می‌دهد و به معنای شرط بازتولید و نیز در جای خود نفی مولفه‌ی تعیین‌کننده است. در کل، رابطه این دو باهم مکانیکی نبوده و نیست و تنها پدیداری متمایزگونه دارند ولی مجزا از هم نیستند.[۳۱] این که بیاییم بگوییم اصول و فروعی نیست و رابطه اول/دومی مسئله نیست، و از این تئوری بافی ها نتایجی کژدیسه استخراج کنیم و با چنین منطقی و مثال شکر و آب‌پرتقالی[۳۲] نافی تمامیت تعیین‌کنندگی و تعیین‌شدگی عناصر گردیم، صِرفاً وارونه جلوه‌دادن واقعیت است. اما آبشخور این فعل(وارونه دیدن) از کجاست؟ جواب پرسش مذکور را می‌توان در ساحت ناتوانی علوم بورژوایی در دست‌یافتن به واقعیت و چنگ آوردن آن جست. بورژوازی بنابر هستی طبقاتی خود همیشه در پدیدارهای صِرف برآمده از ذات تضادمند باقی می‌ماند؛ و همان‌طور که پدیدار نیز ضامن این امر است که ذات سرمایه بپاید، پس علم بورژوایی سعی و اهتمام می‌ورزد همین پدیدار را در سطوح گوناگون دسته بندی و منظم کند. ایدئولوژی کاذب خود را برای ضمانت هرچه بیشتر وضعیت کاذب گسترده‌تر گرداند، و به عنوان واقعیت باز ـ تولید کند و از ذات تضادمند چشم پوشد. چرا که "آگاهی طبقه سرمایه دار به این نکته،

---

۳۰. رحمانیان، "آرمان مردم نامه"، همان، صص ۹۲۲- ۹۲۴؛ تاریخ دهه بیست و نهضت ملی ایران، داریوش رحمانیان، تهران، علم، ۱۳۹۶، ص ۲۲۸.

۳۱. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به : فرهاد نعمانی، سهر اب بهداد، تعین دیالکتیکی در سطوح انتزاع-انضمام در بررسی طبقات اجتماعی، نشر اینترنتی.

۳۲. رحمانیان، "آرمان مردم نامه"، همان، صص ۹۲۲- ۹۲۴.

به معنای این است که این طبقه خود را باید نفی کند. بدین ترتیب محدودیت‌های عینی تولید سرمایه-داری به محدودیت‌های آگاهی طبقاتی بورژوازی بدل می‌شود"[۳۳]. همین‌جاست که تاریخ‌نگاران این چنینی نیز بنا به تاثر از شرایط مادی و معنوی موجود و جایگاه طبقاتی‌شان، تحت سیطره هژمونی بورژوازی قرار گرفته و در درون چارچوب آن می اندیشند. دست آخر نیز به چنین قصه و داستان سرایی هایی پناه می‌برند که در سطح گسترده‌اش می شوند نماینده همان ایدئولوژی بورژوایی که سعی دارد بر وارونه نمودن واقعیت.

در کل، با کمی تامل می‌توان بر متزلزل بودن چنین دعوی‌هایی پی برد و پایه‌های موجد چنین حرافی-هایی را در جنبه‌های لیبرالی و مفروض قرار دادن دو گانه ی دولت/ملت و قرار گرفتن در ذیل آن جست، و نشان داد که چگونه به صورت عامدانه یا ناعامدانه به جای ارائه عوامل و دلایل بسیاری که حتی باعث نبود دموکراسی دلبخواهشان است، بیش تر بر روی تاریخ مانور داده می‌شود و مطلب طوری چیده می‌شود که باب میل مخاطبانی از همین قماش باشد و در تشریح این امر، که تنها طریق مبارزه از بطن جامعه مدنی‌ست، برای کوتاه کردن سیطره دولت، و جای‌دادن و تعریف خود در ذیل خط مزبور. چرا که به نظر نگارنده مجله مردم نامه در جوهره خود چیزی جز بیانگر خواست‌ها و پنداشت‌های بخشی از قشر روشنفکران جامعه‌ی کنونی نیست که سرچشمه‌شان به طبقه‌ی خرده-بورژوازی برمی‌گردد، و حتی بعضی اوقات نیز از سر به‌اصطلاح "خشوع" می‌گویند"پست مردنیسم فروتن‌شان کرده است"[۳۴] و گاهی دم از روش‌شناسی در باب فرودستان میزنند که بیشتر به زینت المجالس‌شان می‌ماند. می‌توان برای نمونه‌ای دیگر از چگونگی قرار گرفتن‌شان ذیل ایدئولوژی لیبرالیسم، عصاره قرائت سیاسی ـ تاریخی داریوش رحمانیان، هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران

---

۳۳. لوکاچ، همان، ص ۱۸۱.

۳۴. نگاه کنید به : روزنامه اعتماد، تاریخ پژوهی، گفتگو با بهزاد کریمی، "پست مدرنیسم ما را فروتن می کند"، سه شنبه ۲۲ تیر ۱۴۰۰.

ـ که ما در این جستار وی را به مثابه بارز ترین نمونه تجلی عینی ایدئولوژی طبقه خرده بورژوازی و دیدگاه این طبقه نسبت به وقایع تاریخی و اجتماعی و همچنین اصلی ترین مهره مجله مردم‌نامه در نظر گرفته ایم ـ از انقلاب مشروطه و همچنین دکتر مصدق را مثال زد. به طور کلی، در نظر ایشان انقلاب مشروطه نه دچار شکست، بلکه وقفه‌ها و سکته‌هایی شده است[۳۵]؛ و روند مزبور نمود عینی دوباره خود را در آرمان و ایدئولوژی جنبش ملی شدن صنعت بازیافته است[۳۶]، که ادامه چنین مفروضاتی قطعاً در ارائه چشم‌اندازهای مطالبات اجتماعی ـ سیاسی به گونه ای تلویحی بالطبع همین خواهد بود که مخاطب ادامه این روند را پی گرفته و به دنبال تحقق قانون‌مداری و دموکراسی و آزادی‌بیان و خواسته‌های دیگر در چارچوبی لیبرالی باشد. همین اندیشه در کلی‌ترین سطوح با پیش‌فرض جامعه‌مدنی که پرده‌ی پوشاننده تضاد اصلی، یعنی تضاد کار و سرمایه است، در زمان‌های سیاسی بر بحران‌هایی که در پدیدار جلوه‌گر می‌شوند معنای خود را تحمیل می‌کند که در خدمت بورژوازی بوده و قطعا در تضاد با منافع طبقه کارگر است. اما در واقعیت امر می‌توان رویکرد خرده‌بورژواهای مردمی مزبور را چنین خلاصه کرد که به در به دری و ناتوانی پایگاه طبقاتی‌شان واقف‌اند ولی نمی‌توانند و نمی‌خواهند برای رفع اصولی این نابسامانی‌ها به سوی طبقه‌ی کارگر بیایند، از این قرار خود را با مفهومی همچون **مردم** سرگرم می کنند، و با همان اندیشه‌ای که قبلا اشاره گردید، یعنی **تابع نظم و ترتیبی زیبا شناختی کردن امور واقع و تاریخ** که نتیجه منطقی و عینی خاستگاه ایدئولوژیکی‌شان است در تلاشی خستگی‌ناپذیر هستند تا هرچه بیشتر اندیشه‌ی خود را وسوسه انگیز نمایند و به مانند دیگر کانون‌ها و انجمن‌های به اصطلاح علمی دیگر نیز بیشتر به تکرار همان حرف هایی که همیشه می گویند، در همایش ها، سخنرانی ها و دیگر مراسم بپردازند؛ و دست آخر، اولا نمی توانند و در ثانی پروا دارند از این که در پس رویدادهای اجتماعی تضاد ـ طبقاتی را تشخیص دهند.

---

۳۵. رحمانیان، ایران بین دو کودتا، تهران، سمت، ۱۳۹۴، بخش نخست.

۳۶. رحمانیان، تاریخ دهه بیست و نهضت ملی ایران، همان، ص ۲۲۴.

صور ما آژیر مردگان نیست بلکه نهیبی است رو به زندگان از برای روز حادثه. پس صورْچیِ راستین زمانه خویشتن باید بود. صور تلاش دارد که جهان را به قدر همت و توان خویش معنا دهد و جد و جهدی سخت برای برآورده ساختن‌اش خواهد داشت ولی فراموش نخواهد کرد که این معنا میسر نمی‌شود مگر با یاری تمامی دانشجویانی که در این مسیر مسئولیتی بر دوش خود احساس می‌کنند؛ بدیهی است صور مشتاق نوشته‌ها و کمک‌های کسانی است که چنین مسئولیتی بر گرده‌شان سنگینی می‌کند.

رایانامه نشریه : soor.mag۱٤۰۰@gmail.com

کانال تلگرامی: T.me/ Soor_mag۱۴۰۰